

نیمرخی از: سیاست تصرف زمین و برتری طلبی قومی در افغانستان

این حادثه ظاهراً نبرد دو رقیب قومی که بر سر تاج و تخت مقابله و مقاتله کردند، به حساب می‌آید، اما ضربه و صدمه‌ی اصلی را از یک‌ها و مردم مظلوم سمت شمال متحمل گردیدند و «امیر (عبدالرحمان) به ترکستان رفته به ادعای خودش منطقه را از وجود طرفداران سردار (سردار محمد اسحاق خان) پاک نمود. در این سفر، وی هزاران نفر را به این جرم به قتل رسانیده به سیاه‌چال انداخت و یا به اطراف و اکناف کشور متواری ساخت ... هیچکس از باشندگان ترکستان از قهر امیر در امان نبود. قرار روایت معروف، یک تعداد اشخاص به جرم اینکه به قول امیر «چشمانشان به اسحق میماند» بینائی‌شان را از دست دادند و به قولی (در هر روز نرخ کشیدن چشمان از کاسه سر یک چهارک چشم بود) و سرزمین ترکستان به یک شکنجه‌گاه عظیم مبدل گردید ... یک تعداد مردم محلی که بیشتر از یک بودند مجبور ساخته شدند تا محل بود و باش‌شان را در حواشی سرحد ترک نموده با خانواده‌شان به مناطق دیگر، که امیر تعیین کرده بود کوچ نمایند. زمینهای آنها به قبایل خانه‌بدوش افغان، مثل صافی، شینواری، مهمند، نورزایی و بعضاً به هزاره‌ها داده شد.»^۱

«طرح حکومت افغان در امور کوچ دادن مردم ترکستان و سایر مردم نواحی سرحدات، سالها بعد نتایج خود را روشن ساخت و اینک در تمامی سرحدات

افغانستان خانواده‌های افغان پراکنده‌اند و هر کجا زمین خوب و از نگاه سوق‌الجیشی اهمیت داشته افغان‌ها بزور و یا رضایت جاه یافته‌اند، اگر دقت شود در ترکستان اصلاً سرزمین غیرافغان بوده ولی امروزه شاه‌رگ حیات اقتصادی آن منطقه بدست افغان می‌باشد. این پلان که از زمان عبدالرحمان خان شروع شده بود در زمان تره‌کی و امین کامل گردید.^۱

مناطق سمت شمال با داشتن اراضی وسیع و استعداد آفرینش حیات مدنی و شهری، تقریباً از کلیه‌ی ساحات کشور پیشگام بوده است. اما فشار و تحمیلات و بی‌جایی و جابجایی مردم ناقل و بومی آسیب فراوان به امنیت و معادله‌ی زندگی آرام مردم وارد نمود. به جای اینکه مردم بومی مدنیت را ارتقاء بخشند قبایل صحرائشین تازه‌وارد، اراضی جدید را قبضه و کدام اطلاع از امور مدنی و هنری نداشتند و لذا صدمه دیگری به سیستم مدنیت و تجدد در کشور پدیدار گشت، این مسئله را محققین خارجی تثبیت و تأیید ساخته است: «سی. ای. بیت (۱۸۸۸)، ص ۳۳۹ و ۳۴۶) تأکید دارد که خرابیها بطور کلی ویژه‌ی شهرهایی چون آقچه، اندخوی، میمنه، سرپل و شیرغان در ترکستان افغانستان (حدود سالهای ۱۸۸۵) بوده است. در این مناطق امیران و حکام مستبد و خودرأی روزگار می‌گذرانند.»^۲

امیر عبدالرحمان خان تعداد زیادی از هزاره‌های مناطق شمال شرق را نیز به ترکستان (سمت شمال) اجباراً تبعید نمود تا از مرکزیت خود دور شوند و به ازبک‌ها نیز این تاکتیک را دیکته نمود که هرگز حول یک مرکز و محور، مستقر و مجتمع نباشند. چنان که او «هزاره‌های شیخ‌علی را که در سر راه کابل و مزار سکونت داشتند و متصرف کاروان‌ها می‌شدند، به سختی مجازات نمود و عده‌ی بزرگی از آنها را به ترکستان و سایر نقاط کوچ داد، این اقدامات به قدری مؤثر بود که به روایت سراج التواریخ، دره «ترمش» و دره «وارو» و دره «اشرف» و سایر نقاط موطن و مسکن هزاره‌ی شیخ‌علی را از ایشان و غیره مردم تهی گردید.»^۳

بقول مؤلف سراج التواریخ، فیض محمد هزاره: «هفت تن از نوکران افغان سردار محمد اسحق خان به امر او از راه اغوا نمودن رعایاییکه میل خاطر بدو داشتند و از بیم سیاست پادشاهی راهی خلافتی نمی‌توانست برداشتند داخل علاقه‌ی قطع شده و بعضی از مردم سکنه خوست و اندراب را به ترهات و واهیات دل از موطن اصلی شان برکنده در روز نوزدهم ماه رمضان صد خانوار از ایشان را مصمم فرار ساخته با اطفال

۱- همان، شماره ۷۹-۸۰، ص ۴۲.

۲- جغرافیای شهری افغانستان، ترجمه محسن محبین، (مشهد: آستان قدس رضوی) ص ۲۸.

۳- مجله حبل‌الله، شماره ۷۹-۸۰، ص ۴۲ و ۴۳.

و آل و عیال ایشان جانب ماوراء النهر رهسپار نمودند و از نهر جیحون بدانسو عبور کردند و داخل خاک متصرفه روس شدند.^۱

۲-۲- ب: تغییر ماهیت سیاست تصرف زمین و تمرکز قوم در عهد حبیب‌الله خان

امیر عبدالرحمان خان پس از ۲۱ سال سلطنت، توسط پسرش مسموم و در محل پارک زرنگار کنونی زیر خاک گردید. مدت زمان کم و مشغولیت‌های وافر و بعضاً مشغولیت‌های عیاشی و لوطی‌گری عبدالرحمن خان مانع آمدن تا حلقه‌ی عملیات ارضی خود را تکمیل کند. پس از او نوبت به حبیب‌الله خان می‌رسید. وجه تمایز بین پدر و پسر در کلیه‌ی امور صرفاً منوط می‌گردید و به اینکه حبیب‌الله پیش از حد زنباره و عبدالرحمن خان لوطی یا بچه‌باز بود، اما در مورد امور مردمی و رعایت اصول و موازین انسانی و سیاست کشتار و اعدام، تغییرات محدودی پیش آمد و آن هم به علت نبود نهادهای مقاومت و جهاد بود. اما حبیب‌الله و قبایل پشتون طبق فورم قبلی در تلاش گسترش گستره‌ی قومی و خاکی خویش بودند و اصولاً هیچگونه ملاک و معیاری در خصوص مالکیت مشروع و حقوق انسانی ملت‌ها و اقلیت‌ها در میان نبود. در همین زمان جامعه‌ی پشتون به عنوان یک اقلیت حاکم، حقوق و بهره انسانی و مادی اکثریت را می‌بلعیدند و کسی نبود سؤال بکند که آیا زمین، خانه، زن و فرزند فقط مال خاصه‌ی پشتون‌هاست؟!

امیر حبیب‌الله بعد از مرگ پدر که مصادف با روز شنبه ۹ جمادی الثانی سال ۱۳۱۹ قمری (۱۹۰۱ میلادی) بود به قدرت رسید. اقدامات امیر طبق طرحها و مدل‌های قبلی، متأثر از اعمال سیاست و فشار انگلیسیها بود. گرچه امیر قدری به خود آمد. رویکردی به سوی مدنیت و معارف انجام داد که در شرایط اختناق انگیز آن زمان بسیار فوق‌العاده و استثنایی بود ولی به موضوع جابجایی قدرت از طریق روش همیشگی تصرف زمین و تمرکز قوم به عنوان یک پیشرفت و نهضت تعیبه‌ی قبایل سرگردان و خانه‌بدوش تبلیغ می‌گردید. اگر این موضوع را چنین تصور کنیم که افغانستان پیشرفتی نکرده است راه خطا رفته‌ایم. به یقین در

۱- مجله حبل‌الله، شماره ۶۳-۶۴، ص ۴۲. به نقل از سراج التواریخ، جلد سوم، ص ۷۱۲ هکذا در شماره‌های ۷۱-۷۲ و ۶۵-۶۶، ص ۴۸، ص ۴۸، مجله حبل‌الله به نقل از سراج: این نکات ملاحظه می‌شود و هم در این ایام ملا عبدالخالق نام که از حضور تور والد مامور برانگیختن مردم بقتل و تاراج هزاره شده بود، طوایف اندری، ترکی را بر وفق اشتها اینکه به تکفیر مردم هزاره‌جات تصرف اصدار و غیر انتشار انتشار یافته بودند بر قتال و جدال هزاره ره نموده و ... در راه لشکر مردم ملا خیل افغان کوچی داخل اردوهای فرهادخان شده و از آنجا رو بسوی علاقه زاولی سلطان احمد نهادند و فرهاد خان لشکر مردم هزاره مالتان و افغان کوچی را پیش روی سپاه نظام قرار داده ...
 به یادداشت‌های ۱-۲ و ۲-۲ مراجعه شود.

اینجا تحولاتی رخ داده است که از اواخر قرن نوزدهم آغاز گردید از مهاجرت و خانه‌بدوئی قبایل بمیزان زیادی کاسته شد و عده‌ی زیادی عادت به سکونت در دهات کردند. امیر عبدالرحمن طوایف سرکش پشتون را از جنوب و جنوب شرقی به زمین‌های حاصلخیز شمال منتقل کرد تا هم بهتر تحت کنترل باشند و هم به کشاورزی و دامداری مشغول شوند (و هم طوایف اهلی و ساکن را تحت اداره خویش قرار بدهند، یعنی تاجیک و ازبک و هزاره را زیر حلقه‌ی سیطره خود بفشارند) به این ترتیب، قسمت شمال که منحصر به ترکمن و تاجیک بود، عده‌ی چشمگیری از پشتون‌ها را پذیرا گردید. با این مهاجرت، در این نقاط ساکن شده به کشاورزی و دامداری مشغول شدند و بعلاوه به مرور زمان اداره‌ی امور این نواحی بدست آنها افتاد، آخرین مهاجرت پشتون‌ها بسوی شمال، در سی سال پس از ۱۹۳۳ شروع شد. در این مدت در حدود صد هزار پشتون در زمینهای کناره‌های رودخانه در کنار قبایل هزاره و سایر مهاجرین ساکن شدند.^۱

۱۶۰

تئوری تسلط و تصاحب اراضی و مایملک مشروع و قانونی مردم از سوی سردمداران پشتون، تنها تئوری بود که فراراه خود ناهمواریهای مخصوص یک لایه قومی را از میان بردارد، یعنی گرفتن زمین از قومی و سپردن به قوم دیگر همراه با شدت عمل و تحمیل شکنجه و فشار صورت می‌گرفت. پشتون‌ها برای تقویه بدنه قومی خود دست به چنین عملی زدند و موفقیت‌هایی هم به دست آوردند. در نظر لنین: «مسئله زمین، مسئله ترتیب و تنظیم بود و باش توده‌های دهقانان که اکثریت اعظمی توده‌ها را تشکیل می‌دهند، برای ما مسئله اساسی می‌باشد.»^۲ و در نظر پشتونها مسئله‌ی زمین، مسئله حیات و زندگی و آخرین نقطه‌ی عطف نمایلات و آرزوهای نهفته شده به‌شمار رفته و در طی دو و نیم قرن، این حرکت یعنی، بلعیدن اراضی و راندن مالکان آن اراضی، بلاوقفه دنبال گردید.

بنابراین، زوال معمول حکومت کردن، مبتنی و منکی بر این شد که به هر نحوی، ملیت یا قومی در یک ساحه‌ی وسیع و حاصلخیز به صورت مترکم و فشرده فعال نباشند. برای تلاشی ساختن الفت و وحدت ارضی و قومی این قوم، تاکتیک‌های گونه‌گون اجرا می‌گردید. بدین لحاظ، جوخه‌های بزرگ قبایل و عشایر پس از امیر عبدالرحمان، روانه‌ی سمت شمال و هزاره‌جات شدند. گرچه در هزاره‌جات باقیمانده محل و مأوای مناسب برای اسکان قبایل باقی نمانده بود. ولی مناطق شمال کشور حملات مناسبی برای هجوم قبایل به شمار می‌رفت. قبایل ساحات وسیع بادغیس، فاریاب، جوزجان، بلخ، سمنگان، بغلان، کندز، تخار و بدخشان را برق‌آسا برگزیدند و ساکن شدند.

در آوان حکومت حبیب‌الله خان شاهد حرکات موجی عشایر بی‌زمین بودیم. به‌طور

۱- افغانستان زیر سلطه شوروی، ص ۱۹.

۲- مجموعه آثار، جلد ۴۵، ص ۲۴۷-۲۴۸.

نمونه: «ملک درویزه خان یکی از سران خوانین معروف قبایل پشتون به طور شتاب آلود مناطق المار، فیصار، چیچکتو و ... را در ولایات فاریاب بدست آورد. قدرت این خان، در موقعش یک قدرت افسانوی و شگفت انگیز بود که حتی حدود چهل زن نکاحی داشت. بعداً در اثر فزونی قدرتش مورد حسادت و خشم دستگاه مرکزی دولت قرار گرفته، تاحدی خجل و ذلیل گردید. در کار اضمحلال عظمت آن، غلام حیدر عدالت سهم بارز داشت.»^۱

مقارن حکومت حبیب الله، عشایر و قبایل کوچی از سرزمین های جنوب و جنوب شرقی و از مسیر هزاره جات، هرات، غور، غزنی و کابل به سوی صفحات شمال اعزام می شدند. مسیر هزاره جات در این زمان برای عبور کوچیها و ناقلین مساعد بود، زیرا در خود هزاره جات کوچیهای شرقی و جنوبی و جنوب به صورت کاروانهای بزرگ یغماگر در رفت و برگشت بودند. لذا عبور از این مناطق به مقصد سمت شمال مصون و نزدیکتر از سایر نقاط بود. برای وضوح مطلب به داستان و سرگذشت یکی از افراد و اقوام پشتون نظر می افکنیم که چگونه با حرکات خزننده و آهسته، نقاط وسیعی را در ولایات جوزجان تصاحب می کند و با اهل محل در یک رزم فاتحانه درگیر می شود: «یکی از این چهره ها سیف ملا آخوندزاده است که او در حوالی سال ۱۲۹۵ شمسی از قندهار کوچ نموده، در مناطق دایکنندی جای گرفت که این سال مصادف با یکسال بعد از طاعون است. در سال ۱۲۹۶ سیف آخوندزاده با عشیره ی خود در حصه ی میانه ی دره سرقرغان غزندی زد، اما بر حسب اتفاق در همین سال خانواده ی او در اثر سرازیر شدن سیلاب سنگین ناگهانی، در کام سیلاب فرورفت و خودش وعده ی کم دیگر از عشیره اش نجات یافت که سال مذکور به نام سال سیل بردگی سیف معروف گردید. وی بعد از این حادثه، آنجا را ترک می کند و لعل سفلی و منطقه ی یامگگ تا حدود دولتیار را منطقه ی چراگاهی انتخاب میکند که بعداً توسط سران لعل سیفی، یعنی عسکر بیگ کشک، قاسم بیگ قزول و اسماعیل بیگ کشک و دهن چکه و شاه اسماعیل کر بلانی قلعه چه در طی یک زد و خورد رانده می شود، پس از این ماجرا، او راهی منطقه ی سرجنگل و بعد از سرجنگل متوجه منطقه ی ترکستان می شود. در آنجا بتدریج یعنی در زمان حکومت امان الله خان اقتدار چشمگیری کسب نمود. مناطق کاشان، سفید میدان، سرپل و ... را جزه مستملکات خود قرار داد و با اهالی هزاره و بعضاً از بیک و تاجیک درگیری پیدا کرد.»^۲

۱- (...)

۲- یادداشت های حاج حبیب الله.

۳ از احفاد سیف آخوندزاده و غلام رسول ولد سیف آخوندزاده یکی فعلاً خیر محمد خان و تیمورشاه خان است که در اوایل انقلاب ۵۸-۱۳۵۹ توسط تاج محمد خان تاجیک بر اثر جنگ ها و کشتار متقابل تضعیف گردیدند و نامبرده ها در پاکستان فرار نمودند. پس از سیف، قوم بابری - ملکی و بختیاری در نواحی سرپل سرازیر شدند که سرکرده ی آنها اسماعیل خان می باشد.

و میزان قدرت او را وقتی درمی یابیم که به قول یکی از محققین خارجی: «غلام نبی خان چرخنی یکی از طرفداران امیر امان‌الله خان با مفرزه‌ی قبیله‌ی اسحقزی که رهبرشان غلام رسول ولد سیف آخوندزاده بود، با هزاره‌ها یکجا شده و در ماه می ۱۹۲۹ بالای مزارشریف حمله‌ی پیروزمندای را انجام داد و در نتیجه‌ی آن، شهر را گرفتند. بعد نامبرده قدرت خود را در تمامی ساحه‌ی ترکستان مستقر ساخت.»^۱

در یک سند دیگر، از چگونگی نفوذ و انتشار قبایل و کوچیها در نقاط شمال و شمال شرق افغانستان وقوف حاصل می شود، این هم سند: «طور مثال چند نکته که باعث مایوسی مردم شده است، عرض می کنم تقریباً دوازده هزار خانوار دشت قلعه سکونت قدیمی دارند که زمین های قباله‌ای خود را (۶۰) سال قبل ۹ گروه مسافه را طی کرده، جوی حفر نموده، زمین هایی که در خود اسناد شرعی بدست دارند که ثبت آن به دیوان قضاء محفوظ است، مطابق قانون و حکم قانون اساسی هیچکس حق تعرض را ندارند، متأسفانه با وجودیکه قباله ... محکمه حکم تثبیت کرده، مأمورین خاین به نسبت مقاصد شوم و فتنه انگیزی که ... خانه و مسجد و باغ و زمین آنها را ضبط و برای ناقلینی که در دیگر منطقه سکنی دارند توزیع و برای مردمان وطنی امر کوچ کردن را دادند یعنی دو صد نفر زمین دارد و دوازده هزار نفر را بی خانه ساختند آیا این اجراء است علاوه از اینکه خلاف قانون است به وحدت ملی افغانستان دست زدن است یا نه؟»^۲

نمونه‌ها و شواهد فراوانی در دست است که هجوم به سوی اراضی حاصلخیز شمال روی چه مقاصد و انگیزه‌هایی تحقق می یافت و حامی واقعی اینگونه مسایل دولت و عمال دولت بودند.

۱۶۲

* * *

راز حکومت کردن حبیب‌الله خان بی مطالعات فرنگی

دولت‌های پی در پی خاندان محمدزائی در کوره‌ی داغ حوادث، تجارب گرانبهایی می آموختند و آسیدیده‌ی بلا می شدند. چه رازها و رموز در یک نهاد مستبد و دیکتاتوری نهفته بود که به آسانی مردم از کشف و تحلیل آن به دور می ماندند؟ اما امروزه کماکان از آن رازها درزهایی پدیده آمده و چهره‌های آن نمایان گشته است.

امیر حبیب‌الله مانند پدر، اصول حکومت و سلطنت را بر معیارهایی استوار

۱- یادداشت‌های حاج حبیب‌الله و خادم کربلائی.

۲- وقوع حادثه فوق مقارن حکومت بجه سقاء مصادف بوده است.

۲- ولسی جرگه، شماره فوق‌العاده، ص ۱۷، بیاتیه وکیل محمد حکیم صدیق - قلعه.

۳- گفتنی است که اراضی منطقه‌ی فوق و نظایر آن در زمان حبیب‌الله خان تا آخرین روزهای دهه معاصر بلاوقفه به مردم بی زمین و یا کوچی، بدون موجب و مجوز شرعی داده می شد و اهالی محلی رانده و فراری می گردیدند.

- و استحکام داد که بدتر از بد شده بود. فرایند این سیاست را در محورهای ذیل می‌یابیم:
- ۱- حبیب‌الله مانند دیگر زمامداران، سرزمین افغانستان را جزء مایملک پدری خویش می‌دانست.
 - ۲- برای راندن مردم مظلوم و نیروهای مستضعف، سیاست اعمال فشار اقتصادی و تحمیل مالیات را پیشه‌ی خود ساخت.
 - ۳- جز پایدار ساختن یک قوم، اقوام دیگر به شمار مضافات و مصارف به حساب می‌رفت.

□

۱- امیر حبیب‌الله و محمدزائیه‌ها سرزمین، مال و مردم افغانستان را مال خالصه‌ی شخصی خویش به حساب می‌آوردند و در این باره متمسک و مستدرک نیز می‌جستند و بدین باور بودند که بی‌ابا و بدون کدام احساس لرز و مسئولیتی، مایملک مردم را به هر که می‌خواستند می‌بخشیدند و در این باره توسل به منابع مذهبی و دینی می‌جستند، چنانکه غبار در این ضمن اشاره ضمنی دارد: «اراضی دولتی نسبتاً بسیار کم است و در حدودیکه قرار دارد و به اجاره ملاک داده می‌شود، زمین‌های وقفی از اراضی دولتی هم کمتر است و در اجاره‌ی زارعین گذاشته می‌شود. زمینهای اشتراکی قیلوی که در تصرف قبایل کوچی و نیمه کوچیهاست روزبه روز تحت ملکیت خصوصی درآمده می‌رود. پس بزرگترین قسمت اراضی تحت زرع افغانستان همان مالکیت‌های شخصی است؛ گرچه از نظر شرع اسلامی تمامی چراگاه‌ها و عذوم منابع آبها مثل کوهها و دشت‌ها داخل مایملک دولت بوده و تحت امر شاه است که هیچکس حق تملک آن را ندارد.»^۱

۲- تطبیق و تحمیل مالیات خانه‌برانداز بر قشرها و توده‌های زحمت‌کش افغانستان و تحمیل مالیات تعددی بر جامعه‌ی فلاکت‌زده‌ی هزاره، درست دنبال کردن همان خط‌مشی انهدام کلی بنیان وجود هزاره‌ها و اقوام مظلوم کشور بود که توسط گذشتگان حبیب‌الله عملی می‌گردید و توسط او هم عملی گردید. تعیین مالیات به هر چیز و هر جنبه‌ای، رعیت مظلوم هزاره را به ستوه آورده بود. چکیده‌های زیر نمونه‌هایی از تحمیل مالیات دوران امیر حبیب‌الله خان است که منجر به فقر و فساد همگانی و در نتیجه بیرون شدن گروه وسیع مردم از کشور بمقصد خارج بود: «در سال ۱۹۱۱ نرخ روغن در بازار کابل فی سیر ۱۵ روپیه بود، نایب‌السلطنه هفت هزار روپیه از معاش خود را عوض خزانة در بهسود حواله گرفت و در عوض آن، روغن تقریباً به نرخ رایگان جمع کرد و ... این روغن از بهسود تا کابل بالای مردم رسانده شده و تحویل کارخانه‌ی طبابخی نایب‌السلطنه گردید، اینک نقل یک رسید کارخانه‌ی طبابخی که به یک نفر

آرنده روغن داده شده است: «هو: مقدار سه چارک به وزن کابل روغن زرد که مناصفه‌ی آن یک و نیم چارک می‌شود و ... تحویل بنده الله جلال‌الدین تحویلدار گردید فقط تحریر تاریخ دوشنبه ۲۹ رجب المرجب سنه ۱۳۳۰، مهر جلال‌الدین.

... هم چنین سایر شهزاده‌ها در ولایات به خریداری جبری اشیا می‌پرداختند. عضدالدوله، سالانه پنجهزار روپیه را روغن جبری از هزاره‌جات می‌گرفت ...^۱ تحمیل حواله روغن در هزاره‌جات مانند سایر تحویلات و تحمیلات کمرشکن و نابودکننده بود و تا اوایل دهه سوم قرن حاضر یعنی سالهای ۳۰-۳۱-۱۳۳۲ دوام داشت که مخارج سنگینی را برمی‌داشت، دهقان هزاره مکلف بود تا از رمق جان برای سرداران خونخوار محمدزائی روغن تهیه کند. مقدار تهیه شده از کل مناطق مرکزی بسیار سرسام‌آور بود و تنها می‌توان به یک نمونه بسنده کرد، این نمونه صورت رسید مقدار روغنی است که به تحویلدار پرداخت نموده است:

ص ۱۴۱۴	چک وارده جنسی	تاریخ ۱۳۳۰/۵/۱۶
	موازی (چهار سیر روغن زرد) که نصف آن دو سیر روغن می‌شود به معرفت (محمد امیر ولد حسین ساکن پیتاب شورلعل) از بابت (سال ۱۳۲۹ به ذمگی ...)	
	تحویل اینجانب (میرزا علی) تحویلدار جنسی گردیده - صحیح است.	
۱۶ ۱/۶	$\frac{۷۷/۶۳}{۱/۵}$	محل امضاء

۱۶۴

نگارنده دفترچه‌ی رسیدات چند قریه را ابتدا معاينه و سپس محاسبه نمودم که مقدار روغن تحویلی به تحویلدار حکومت خارج از توان مردم بوده است: تعداد قریه جات: ۸۰ قریه، مقدار روغن ۳۲۷/۳۲ سیر روغن تحویل‌گیرنده میرزا علی.

تعداد کل قریه جات لعل: ۲۸۰ قریه مقدار روغن تخمینی ۱۵۲۰ سیر روغن تحویل‌گیرنده میرزا علی شده است.

* * *

مالیات سنگین از نوع روغن، مواسی، خسبری (مالیات ارضی گندم) سردرختی، زکات، سرخانه و انواع حواله جات برای توده‌های فقیر و بی‌بضاعت تنها یک روزنه‌ی امید باز می‌گذاشت و آن فرار از سرزمین، خانه و کاشانه‌ی خود بود. غبار نمونه‌ای از حیف و میل خانواده‌ی شاهی و محمدزائیها را تذکر می‌دهد که با مقایسه‌ی بودجه کشور و توان اقتصادی مردم فاجعه‌انگیز است:

۱. افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۰۸.

معاش سالانه‌ی نایب‌السلطنه	۳۶۰۰۰۰ روپیه
معاش علیا حضرت (ملکه)	۲۰۰۰۰۰ روپیه
معاش معین‌السلطنه	۲۰۰۰۰۰ روپیه
معاش ملکه مادر	۱۰۰۰۰۰ روپیه
معاش عین‌الدوله	۱۲۰۰۰۰ روپیه
معاش عضدالدوله	۱۵۰۰۰۰ روپیه
معاش سردار محمد کبیرخان	۸۰۰۰۰ روپیه
معاش سردار مدافع (امین‌الله خان)	۶۰۰۰۰ روپیه
معاش سردار صنایع (محمد عمر خان)	۵۵۰۰۰ روپیه ^۱

به ترتیب مقام و رتبه و موقعیت قومی، سیاسی پول‌های هنگفت به جیب‌های دهن‌گشوده‌ی عمال دولتی و اقوام مدافع دولت سرازیر می‌گردید و آنها از این منابع سرشار استفاده‌های نامشروع و غیرانسانی را نموده و بعضاً توسط پول، اراضی و امکانات باقی‌مانده‌ی مردم را به بهای ارزان می‌خریدند که در همین ایام اراضی مزروعی و باغات و اقطاع‌های خاصه‌ی شاهی بسیار زیاد و وسیع بود که «سراج الاخبار» از حیف و میل و ولخرجی‌های عمال حکومتی حیب‌الله با بیان ساده استعاره‌ای پرده برداشته است که خواننده می‌تواند به کتاب افغانستان در مسیر تاریخ به صفحات ۷۱۴-۷۱۵ آن مراجعه کند.

۳- بی‌نظمی، رشوت، فساد اداری، غارت و ... در تمام کشور سایه افکنده بود و هر که زورش می‌رسید و چانه داشت چیزی برمی‌داشت و هیچکس مثل گذشته اختیار مایملک، ناموس، جان و حیثیت و شرف خود را در برابر تهدیدات عمال حکومت و نیروهای ایلجاری پشتون و کوچیها نداشت. به قول سراج الاخبار: «فشار بالای مردم تا جایی رسید که از ولایات شمال کشور صدها خانوار دهقان و رشکست شده به قلمرو روس و حتی از غرب به ایران فرار کردند. اراضی سرسبز مردم جمشیدی در هرات که مطمع نظر ملاک مقتدر و بزرگ آنجا بود در طی یک سازش خاینانه استملاک گردید و آن اینکه فیودالهای دربار هرات که معروف به (چهار کلاه) بودند به دستیاری والی هرات محمد سرور خان، معروف به «بابای کرام» پانزده هزار مرد دلیر جمشیدی را متهم به ضدیت دولت نموده، اجازه‌ی امیر حیب‌الله خان را برای سرکوبی آنها گرفتند و در شبی ناگهان به سوق عسکر از سه جهت پرداختند. مردم بیگانه و بیخبر که خود را مثل صیدی در محاصره‌ی شکاریان دیدند، در حالت بهت طبل کوچ نواختند و راهی را که به جانب قلمرو روس عامداً باز گذاشته بودند، در پیش گرفتند. اینها فرار کردند و سرزمین

۱- افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷۰۹، و رجوع شود به جیل‌الله، ص ۵۵.

ایشان بین متنفذین منقسم گردید.^۱

در همین رابطه سراج الاخبار: «در شماره ۱۱ سال ۴ مورخ ربیع الاول ۱۳۳۳ خود (۱۹۱۴) شرحی از فرار نمودن ششصد خانوار هزاره به جانب ایران نوشت و گفت که این فراریان خوش به رضا (۱۴) به واسطه‌ی عسکر مسلح از سرحد بازگشتانده شده و اجباراً (۱۴) در موطن شان دایزنگی ساکن ساخته شدند.»^۲

فرار هزاره‌ها از زمان امیر عبدالرحمن خان و حبیب‌الله و بعد از آن بدون وقفه دوام داشت و اینکه در بالا، کلمات ضد و نقیض به چشم می‌خورد، انسان به حیرت می‌افتد؛ زیرا همه‌ی فراریهای دوران امیر عبدالرحمن خان و حبیب‌الله خان پسرش به وطن عودت نکردند، گرچه ظاهراً امیر عبدالرحمن خان و حبیب‌الله پس از کشتار و اعمال خشونت و اخاذی بیحد، فرامین دعوت صادر کردند که همه ناشی از مکر و حيله بود و شاید به خاطر به دام افکندن مجدد آنها ارزیابی می‌گردید.

البته بایسته است که گفته شود بعد از کشتار و محو و نابودی هزاره‌ها، مناطق کوهستانی هزاره‌جات تقریباً خالی از سکنه شدند و حبیب‌الله برای اینکه دیگر مردم هزاره باقیمانده به سوی دیار بیگانه کوچ نکند، قاضی شمس‌الدین خان را به هزاره‌جات ماموریت داد تا اراضی، املاک، آسیاب و عوارض ملکی را بررسی و بنام مالکان آنها ثبت و مسجل سازد. او این کار را انجام داد و سرانجام مناطق هزاره‌جات به واحدهای ملکی و دفتری تقسیم گردید و اصطلاح خاصی در این فورمول جا گرفت که مشهور به «خانه ملکی» شد. قاضی شمس‌الدین در تعیین حدود مالکیت، مثل گذشتگان مرتکب خطاهای زیادی شد و کارهای او بیشتر به نفع کوچیها و ضرر هزاره‌ها ختم گردید؛ زیرا حدود و اندازه‌ای که برای اراضی تعیین کرده بود، غیرمعمول بود و بعدها مالیات و حواله‌جات بر اراضی محدود شده، نهایت سنگینی و فشاردهنده بود.

۱۶۶

رتال جامع علوم انسانی

۱- همان، ص ۷۰۷.

• به احتمال قریب به یقین مناطق اشغالی فوق‌الذکر در ساحات بالامرغاب، غورماچ و چیچیتوی ولایت بادغیس و فاریاب قرار داشت که سکنه بومی آن مرکب از جمشیدی‌ها و هزاره‌ها بوده و در آن زمان مناطق فوق و ولایت بادغیس حالیه از توابع هرات بودند. بود و باش قوم هزاره در منطقه بالامرغاب و نواحی آن به تایید محققین خارجی نیز رسیده است: «دومین شهر بادغیس بالامرغاب نام دارد. بالامرغاب در کنار جاده مینه - قلعه نو و در بخش سفلی دره مرغاب افغانستان و در نزدیکی مرز شوروی قرار دارد ... در قرن نوزدهم منطقه‌ی مسکونی شهر محصور به دیوارهای بلند و استحکامات دفاعی بود، در این محل عشایر جمشیدی و هزاره چادرهای خویش را برپا می‌داشتند ...». جغرافیای شهری افغانستان، ص ۱۵۳، به نقل از فریر ۱۸۵۷، ص ۱۹۵ و پیری ۱۸۶۴، ص ۲۵۸، گردوکف ۱۸۸۰، ص ۱۴۷ و ۱۵۰. ساکنان امروزه‌ی آن مناطق را ایلات پشتون تشکیل می‌دهند و ساحه‌ی مردم جمشیدی و هزاره، از آن دیار به مراتب محدود و مسدود گردید.

۲- همان، ص ۷۰۷.

مقارن با ایام و دوران حکومت حبیب‌الله، قبایل کوچی از نواحی جنوب، ارزگان را زیر پا گذاشته وارد دایزنگی گردیده و مدام به قتل و تاراج دست می‌زدند. و عده‌ای می‌ماندند، عده‌ای پس می‌رفتند و عده‌ای به صوب شمال‌راهی می‌شدند. در خلال همین سالها جنگهای خونینی بین جوخه‌های مسلح قبایل و هزاره‌های محل درگرفته و باعث تلفات جانی و مالی می‌گردید. در لعل، در دو منطقه جنگ خونینی درگرفت: یکی در ارتفاعات «بند دعاخوان» در نزدیکی قریه‌ی «الته‌تو» و دیگری در حوالی قریه‌ی «جنگلک» صورت گرفت. سرکرده‌ی معروف گرو پیمان مسلح کوچی بنام «مامی» در جنگ جنگلک کشته شد. وقوع حادثه‌ی مذکور حدود سال ۱۲۹۴ ش تخمین گردیده است.

نتیجه‌گیری:

افغانستان در زیر چکمه‌های سرداران محمدزائی و خوانین فیودال پشتون پس از هر مرحله، بیشتر پایمال می‌گردید. امنیت، آسایش، علاقه به خاک و کار و زندگی از همه سلب گردیده بود. جز برای عده‌ای علاقه به مالکیت و ملاکیت و ملکیت نمانده بود. امیر عبدالرحمن خان خود، هیچ توانمندی سیاسی و کارکرد درخشان در امور مردم و جامعه نداشت. او فقط راز این مسئله را دریافته بود که با استفاده از مجال و پول هنگفت استعمار، می‌تواند قدرت‌ها و مقاومت‌های توده‌های غیر خونی را درهم شکند و با این طرز تفکر وارد جامعه گردید و قوم افغان را برگزید. گرچه ظاهراً این قوم به آسانی فریفته‌ی او نمی‌شد، زیرا عیش و کیف، مخصوص خود او و یک عده دیگر بودند نه برای همه‌ی اقوام افغان؛ ولی قوم افغان در آن زمان در حیطه‌ی شرایط ایلاتی محاط بود و برای کشیدن از این بند و از ماندن در صحرا و بیابان، خود را باید ساکن ده و دهکده و قلعه سازد. بناءً پشت او را محکم گرفت و او توانست چند سالی حکومت کند. حبیب‌الله نیز چنین کرد و اصلاً تغییر و تحولی در سیاست داخلی و اجتماعی او پدیدار نگشت. اکثریت ملت و مردم، منتفر از حکومت و بیزار از زندگی و هست و بود خویش بودند و همین مسئله باعث شد که کشور غنی افغانستان بعداً در شمار محرومترین کشورهای دنیا به شمار رود؛ زیرا حکومت یک اقلیت قومی بر اکثریت ملی، همیشه با خون و شانتاز و تهدید و تخویف به همراه است و هر آنگاه چنین حالتی حاکم شود، چگونه می‌شود که در یک انسان و یا یک جامعه عشق به کار و ابتکار و خلاقیت باقی بماند؟ البته گفتنی است که قوم افغان هم، بیشتر از دیگران کمائی نکرد، زیرا مقدار وقتی که دیگران مصروف ماتم و مرگ و مهاجرت بودند، آنها مصروف جمع‌آوری و تملک اراضی و مایملک دیگران بودند و هرگز دو جانب ظالم و مظلوم در یک موقف یکسان زمانی و اجتماعی قرار نگرفت که فکری برای آینده بهتر و زندگی شرافتمندانه‌تر بکنند.

هزاره‌جات از لحاظ ارضی، انسانی، مالی و سیاسی بطور بی سابقه، فشرده و خلاصه گردید. علاقه‌های وسیع در جنوب مانند دایچوپان - اجرستان، خاک ایران، دهرآود، گیزاب، چوره، خاص ارزگان، بوم بازار، باغوچار، چنارتو میرآباد، خوش خدیرو ... به تصرف قبایل پشتون قندهاری و غلجانی درآمد. و به همین گونه در نقاط زرخیز دیگر هم افغان‌های بی وطن مسکن‌گزین گردیدند. از لحاظ مالی، هزاره‌ها آخرین لحظات زندگی خود را می‌شمردند. هویت مذهبی و ملی‌شان تاراج و در هر نقطه‌ی هزاره‌جات مساجد و قلاع نظامی توسط افغان‌ها اعمار گردید. در هر مسجد یک ملا امام سنی مذهب گماشته شد تا هزاره‌ها را سنی سازند. حبیب‌الله روش پدرش را کماکان تعقیب کرد تا بتواند مهار اداره‌ی مملکت را در دست خود داشته باشد. (در این خصوص به کتاب سراج التواریخ جلد سوم مراجعه شود که وضعیت اشغال اراضی هزاره‌ها را مشروحاً و با استناد به منابع موثق رسمی تبیین کرده است.

۲-۲-ج: امان‌الله خان، قبایل و کوچیها

شاه امان‌الله خان بعد از ترور پدرش حبیب‌الله در شکارگاه کله گوش در سال ۱۲۹۸ شمسی به قدرت رسید. امان‌الله خان نواسه‌ی امیر عبدالرحمن خان جلاد و از سلاله‌ی محمدزانیها و طرفدار اصالت ناسیونالیزم و مدرنیسم بود، او چیزهای جدیدی را از اروپا به افغانستان انتقال داد و همین امر باعث شد که مردم سستی از او متفر شده و قیامها و شورشهایی علیه او براه انداخته شوند. تقلید از سبک و ساختار لباس و چند چیز دیگر، ابعاد کارکردهای او را تشکیل می‌داد و در زمان او بود که افغانستان در ظاهر امر مستقل شد؛ یا به عبارت دیگر، افغانستان مانند «جول تری» به دوش دولت انگلیس بود، انگلیس این جول تر را از پشت خود انداخت؛ زیرا دولت انگلیس مبالغه‌گفتی با اسلحه و امکانات دیگر به عنوان مستمری به دولت‌ها و شاهان قبلی می‌پرداخت و اما حالا دیگر زورش نمی‌کشید و به همین دلیل به افغانستان استقلال داد. در دستگاه امیر امان‌الله خان، عناصر تنگ‌نظر و متعصب پشتون‌گرا مثل گذشته شاه‌رگ‌های اصلی رمق قدرت دولت را در دست داشتند. با این وجود امان‌الله با لغو نظام بردگی هزاره‌ها و تدویر لویه جرگه‌ای در پغمان، مشروعیتی برای سلطنت خود می‌خواست و از سویی، او تمرکز و انسجام کلی در امور اداری و کشوری را از دست داده بود و کشور به یک دزدسرا تبدیل شده بود و مالیات و حواله‌جات مانند گذشته بر مردم کشور و اختصاصاً بر هزاره‌ها اجرا می‌شد. لذا در رابطه با بخش حاضر و موضوع مورد نظر، سیاست و عملکرد امان‌الله خان را در خلال ده سال سلطنت‌اش به چند مورد می‌توان فشرده ساخت:

۲-۲-ج-۲: دعوت از پشتون‌های آن سوی خط دیورند

۲-۲-ج-۳: عاقبت و سقوط امان‌الله خان

□

۲-۲-ج-۱: سیاست ارضی امان‌الله خان

شاید مردم کشور مخصوصاً مردم هزاره و سمت شمال توقع داشتند که امان‌الله با آن بوق و کرناهی دموکراسی خواهی و تجددطلبی، مرهمی بر روی زخمهای خونین آنها بگذارد. مردم فقط دو چیز را می‌خواستند: یکی از شر حواله و حواله‌دار بی‌غم باشند، دیگر اینکه در خانه و بالای زمینش کار کند. اما برعکس، حواله و حواله‌دار در وقت سلطنت امان‌الله خان، گاه و بیگاه دست به یخن مردم بود و آواره‌گی و ترک دیار مثل گذشته یک عادت و سنت و انتخاب یک سرنوشت شده بود. در همین اوضاع و احوال، صدای فغان و ناله‌ی مردم هزاره به ملکوت رسیده بود که «بار خدایا ما را از شر آفت کوچی برهان!» و خداوند هم لبیک گفت. محمد یعقوب خان رئیس امور تنظیمیه‌ی مناطق مرکزی منصوب گردید. او به جای آن که مرهم بالای زخم مردم بگذارد، آتش و نمک گذاشت؛ یعنی او به صلاحیت خود دست به ابتکارات و جعلیات فراوانی زد. از جمله کارهایی که او در دوران تصدی مقام خود انجام داد این بود که حدود و ثغوری برای اقوام کوچی تعیین نمود که مسمی به تقسیم‌نامه‌ی تنظیمیه‌ی مناطق مرکزی گردید^{۵۰} با این وجود شدت فشار بر مردم هزاره کاهش نیافت نه تنها کوچیها بلکه این دفعه تاجران کوچی پارا در عرصه‌ی اقتصاد محلی هزاره گذاشتند. کاروان‌های تجارته‌ی اقوام جنوبی، متاع هندی (پاکستانی) را چند برابر بر مردم می‌فروختند و در مسیر رفت و آمد آنها در چند نقطه‌ی هزاره‌جات، بازار چند هفتگی دایر می‌گردید. یکی از بازارها بازار کرمان بود که در زمان امان‌الله خان طبق فرمان پاجامیر خان به غارت رفت و پاجامیر خان در موضع «خوردک تخته» مرکزیت داشت. صفحات شمال مانند هزاره‌جات تحت پلان اصلاحات ارضی و توزیع زمین به ناقلین، توسط محمدگل خان سومند قرار گرفت و به سرعت اراضی مردم از کفشان می‌رفت.

رویه‌مرفته، اوضاع اقتصادی و اجتماعی و مذهبی مردم هزاره و شیعه‌ی افغانستان بر حسب روال معمول دچار سگته‌ها و جاخوردنهای متواتر بود و کسی به فریاد

۵۰. قبل از اینکه بر سر اراضی و مستملکات هزاره‌ها طرح‌های نوی طرح و پیاده شود، طبق فرمان امیر عبدالرحمن خان تمام علفچر و اراضی دیم و لسی بالای جوی مال خالصه‌ی اقوام کوچی پشتون بود، علاوه بر آن، بر مزارع زیر جوی مانند رشقه و شیدر، چمن‌کننده‌های سرکاری (گله‌های اسپ) از اول ثور تا اواخر برج سنبله مشغول چرا و پایمال سبزیجات و مزروعات بودند. اما در متون تقسیم‌نامه‌ی تنظیمیه حدود رفت و آمد، اتراق و میله‌جای کوچیهای فندهاری - جنوبی و شرقی مشخص شده که این امر به خاطر رفاهیت حال هزاره‌ها، بلکه برای خاموش کردن نزاع احتمالی اقوام کوچی دو سمت بود.

مظلومین و پابرهنگانی چون هزاره‌ها و ملیت‌های محروم دیگر نمی‌رسید.

۲-۲-۲- ج-۲: دعوت از پشتون‌های آن سوی خط دیورند

با آن همه کشتار، اعدام، آواره ساختن، به بردگی گرفتن، به سیاه‌چال‌ها انداختن، تبعید و معیوب کردن، مسخ هویت نمودن و توبه دادن و ... باز پشتونها در آن روزگار احساس اقلیت می‌کردند و بر اراضی وسیع و امکانات وافر مناطق شمال و غربی و ... آب حسرت از دهان می‌ریختند و از اینکه خط دیورند حایلی بین اقوام شده بود، این امر در شرایط مقطعی برای اتحاد «پان‌پشتونیزم خالص» صدمه وارد می‌کرد، بناً با دستیاری انگلیس و هوشیاری محمدنادر خان رئیس تنظیمیه‌ی امور شرقی، طرح نو و نقشه جدیدی در صفحه‌ی سیاسی کشور رقم خورد که از آن مشام خون می‌آمد، و آن دعوت گسترده از قبایل آن سوی سرحد به داخل کشور بود به میزان ورود پشتون‌های سرحدی به افغانستان اهالی بومی از مناطق پدری رانده گردیده راهی هندوستان - ایران و خاک روس می‌شدند؟! ۱۷۰

دعوت از پشتون‌های آن سوی سرحد، یا به اصطلاح «مهاجرین هندی» به علت خالی شدن منطقه‌ی وسیع کشور از سکنه و احساس حقارت و کمبود در کتله قومی پشتون صورت می‌گرفت، و این اقدام به خاطر موضوع دیگر هم جامه‌ی عمل پوشید یعنی بخاطر جبران شکست در معاهده‌ی خط دیورند. اما چیزیکه این تعامل را تسریع می‌بخشید، وجود محمدنادر خان که به حیث رئیس تنظیمیه یا امور شرقی بود و او مستقیماً در جریان امور قرار داشت و از جانبی، او و همقطاراننش از وفور اراضی و نعمات طبیعی و بجا مانده به خوبی واقف بود. در مورد مهاجرت قبایل پشتون، دلایل بی‌مورد ارائه می‌گردید، در حالیکه در آن شرایط، مسئله‌ی مهاجرت سیل آسا به یک کشور فقیر و مجاور چون افغانستان اصلاً مفهوم و انگیزه‌ی جزء بدست آوردن زمین نداشت. در این مسئله، صاحب نظران پشتون توجهات و استدلالاتی ارائه داده است که فاقد اعتبار است، به این نمونه توجه کنید:

«در سال ۱۲۹۸ ه. ش که مبارزه‌ی گرم در سرتاسر هند بریتانوی علیه استعمار انگلیس ادامه داشت و روز تا روز رواج می‌گرفت مردم که از مظالم انگلیسیها به‌جهان آمده بودند، بر اساس فتوای مولانا عبدالباری مبتنی بر اینکه هندوستان ناشی از تسلط حکام انگلیس به دارالحرب تبدیل شد، بناً مسلمانان (پشتوزبانان) هند (پاکستان) به یک کشور اسلامی مهاجرت کنند، برای این هجرت افغانستان را انتخاب کردند.»^۱
معمولاً در عصر سلطه‌ی انگلیس بر یک کشور اسلامی مانند کشور هند (پاکستان) مولویها و روحانیون مذهبی مردم را به قیام و استقامت تشویق می‌کردند نه به گریز و از سوی دیگر در آن زمان کدام فشار و تهدید جانی علیه این به اصطلاح مهاجرین متصور

۱- برید جنرال عبدالحق علومی، قبایل و انقلاب نور، ص ۲۰.

نمود. «علمی» به راز اصلی مهاجرت پشتونان این چنین اشاره می‌کند: «افغانها از جانب دیگر در اثر توطئه‌های انگلیس از وطن آبائی خود افغانستان عمداً جدا نگهداشته شده بودند و با علاقمندی این دعوت را پذیرفته، مردم زمین خود را لیلام کردند، پدران از بچه‌ها جدا می‌شدند؟! (پدران برای اخذ زمین راهی افغانستان می‌شد، بچه‌ها زمین پدران را مواظبت و احیا می‌کردند، احیاناً جبری از سوی دولت انگلیس اجرا می‌گردید، لزومی نداشت که پدر و پسر جدا شده یکی مهاجرت می‌کرد و یکی می‌ماند. مؤلف) ... مردم پشاور به خاطر تنظیم امور هجرت، کمیته‌ای بنام کمیته «هجرت» ایجاد نمودند (درحقیقت این کمیته توسط دولت افغانستان و با حضور داشت محمدنادر خان تشکیل گردید. مؤلف) که یک دفتر داشت، دفتر کمیته از ۵ نفر گرفته الی هزار نفر قافله‌هایی از پنجاب و سند به پشاور می‌رسید ... در این هجرت خانواده‌ی پاچاخان نیز اشتراک داشت. پاچاخان بعد از ملاقات با حاجی صاحب ترنگزائی به کابل آمده و در کابل با حکومت در زمینه‌ی جابه‌جا ساختن مهاجرین همکاری می‌شد. در مورد پاچاخان با امان‌الله خان شاه غازی افغان ملاقات می‌کرد، از ایالات و مناطق مختلف هند و همچنین پشتونستان به ده‌ها هزار نفر به افغانستان مهاجرت کردند که شمار آنها به صدها هزار نفر می‌رسید. انگلیسیها از این موضوع سخت در تشویش افتیدند، اکثر از این خانواده‌های مهاجر واپس به خانه‌های خویش بازگشت نمودند^۱ بدینگونه با دسایس انگلیس نهضت توسعه طلبی به شکست مواجه گردید.»^۱

امان‌الله خان از این مهاجرین، یا دعوت‌شدگان به گرمی استقبال می‌کرد و طبق مدارکی که غبار ارائه داده است این‌گونه اراضی مشروع و حقه‌ی ملت افغانستان را بدون هیچگونه مجوز قانونی و بین‌المللی بدانها حاتم‌وار می‌بخشید. «قضیه‌ی مهاجرین هندی (پشتونستان) مسئله دیگری بود که می‌توانست محبت و مردم‌دلی (پشتونستان) را نسبت به افغانستان مجروح سازد و آن اینکه در آپریل (۱۹۲۰) جریده‌ی حریت هند فتوای مولوی عبدالباری خان را منتشر ساخت که: آن مسلمانانی که با اطمینان ضمیر نمی‌توانند در هند باشند، از این کشور هجرت کرده به جایی روند که قوانین اسلام و خدمت به اسلام بخ و وجه بهتری میسر باشد، البته این جای مساعد هم افغانستان بود. خصوصاً که شاه

۱ افغان‌های ماجری (مهاجر) و پنج پدر (پنج پای) در زمان امان‌الله خان تا اوایل حکومت بچه سقا در هزاره‌جات در قالب گروپ‌های مسلح و گروپ‌های تجار مشغول غارت بودند، متأسفانه در این مناطق زمین و جابجادی مناسب حال آنها باقی نمانده بود، آنها بلادرنگ اموال و اتمعه‌ی مردم را بالای شترها بار زده و راهی پشتونستان می‌شدند. جای بسی تعجب است مهاجرین در اکثر حالات و در کلیه‌ی کشورها در کمپ‌ها و در اردوگاه‌ها یا لاقفل در یک محل مشغول زندگی می‌شوند، اما این مهاجرین بی‌افاصله به یک گروه مهاجم و اوباش تبدیل گردیده و نام مهاجر را نیز بر خود برگزیده و مشغول غارت مناطق می‌گردیدند.

امان‌الله خان در طی نطقی، دروازه‌ی افغانستان را بر روی سیل مهاجرین هندی باز گذاشت و نظامنامه‌ای در هشت فقره ترتیب و منتشر ساخت که طبق آن در افغانستان برای هر مهاجر شش جریب و برای متأهل هشت جریب زمین زراعتی، با تخم زراعتی فی جریب شش سیر گندم و پنج روپیه نقد و تا رسیدن فصل برای هر فرد بالغ ماهانه پنج سیر آرد خوراکی و برای هر نابالغی سه سیر آرد داده می‌شود. زمین هم تا سه سال از نآدیه‌ی مالیات معاف است و اشخاص مسلکی در خدمات دولتی استخدام می‌شود اما انجمن هندی (پشتونخواه) با این هم قناعت نداشت و پیشنهاد می‌کرد که یک غنچه سپاه از اینها تشکیل و جوانان در مدرسه‌ی حریره کابل شامل^{۱۰} و بقیه با حمل و نقل در ولایت قلعن منتقل گردند!! دولت انگلیس به‌خوشی این راه مهاجرت را باز گذاشته و مردم به هجرت آغاز کردند (دقت کنید. مؤلف) در کاروانهای نخستین آنها «۲۵ هزار» نفر زن و مرد و طفل و پیر داخل افغانستان شدند ...^{۱۱}

بدین شکل، کوشش برای جابجایی نیروهای بالقوه‌ی نظامی و قومی در زیر چتر هر بهانه و حیل‌های انجام می‌پذیرفت تا بتواند افغانستان تصنعی را به یک افغانستان واقعی تبدیل کند، آن‌همه خرج و مصارف برای مهاجرین خوش به رضای به اصطلاح هندی، از جیب امان‌الله و یا نادرخان و محمد زائیا نبود، بلکه از جیب ملت قاپیده می‌شد و تعجب آور است که دولت انگلیس راه را نیز باز می‌گذاشت و مولانا عبدالباری آن‌گونه فتوا می‌داد؟!^{۱۲}

۲-۲-۳: عاقبت و سقوط امان‌الله خان

امان‌الله خان حدود ده سال در کشور حکومت کرد (از ۱۲۹۸ - ۱۳۰۸ ه. ش) در هنگام حکومت او بلواها و اغتشاشات مرئی و نامرئی در گوشه و کنار کشور نمودار بود. امان‌الله خان اقشار وسیع مردم را از خود راند^{۱۳} و رانده شدن مردم علل مختلفی داشت: علت اقتصادی - مذهبی و سیاسی. علت اقتصادی آن، متوجه مردم محروم غیرافغان می‌گردید که بیشتر از همه زیر بار مالیات، توان جنیندن خویش را از دست دادند.

^{۱۰} در همین موقع هزاره حتی نداشت در مدارس دولتی و خصوصاً در مکتب حریری سهم در تحصیل بگیرند. ۱- افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۸۰۱

^{۱۱} امیر امان‌الله خان نسبت به مردم هزاره ظنن بود، گرچه فرامین و نظامنامه‌های مربوط به آزادی فردی و به رسمیت شناختن ملکیت و ملیت و العای بردگی صادر نمود، مع الوصف اطمینان روی نیروهای کویده شده‌ی هزاره نداشت و ملی فرماتی از کلیه‌ی سران و خوانین هزاره بخواست تا در کابل بیایند و در آنجا اقامت کنند و حرکات آنها را مستقیماً زیر نظر داشته باشند و از یکی از سران مشهور هزاره دختر بگرفت و داماد او شد، در ضمن این اقدامات، عسکرگیری به نحو آزاد و به واسطه‌ی معرفی و بخشش میران و سران هزاره صورت می‌گرفت، افراد عسکر هزاره در اردوی امان‌الله خان با کمال شهامت در جبهات جنوبی و مشرقی می‌جنگیدند، و به واسطه‌ی رشادت و دلاوریهای وصف‌ناپذیر، مدالهای فخرمآلی و القاب افتخاری مانند «کپتان»، «مجیره» و ... دریافت می‌کردند. (یادداشت‌های حاج حبیب‌الله).

بالاخره امان‌الله خان در اثر بی‌کفایتی و طرح‌های بلندپروازانه‌ی مدرنیستی خود قربانی گردید، و جانشین آن، حبیب‌الله سقو شد.

- مزایا و سجایای حبیب‌الله سقو: ۱۹۲۹ میلادی

حبیب‌الله سقو اصولاً یک روستازاده و فرزند یک کشاورز از ناحیه‌ی کوه‌دامن شمالی و از ملیت تاجیک بود، شجاعت، اراده و نیروی آهنین داشت و به کمک همان نیرو و شجاعت خود، لریزه بر ارکان رژیم امان‌الله خان وارد نمود و بالاخره او را به سقوط واداشت. مزایای عالی که در یک حکومت جدیدالتأسیس دیده می‌شد، دگرگونی در تمام نهادهای قدرت و دولت بود و دوره‌ی حکومت دو صد سال یک گروه حاکم به پایان می‌رسید و این موضوع به حکم یک انقلاب ملی و مردمی تلقی می‌گردید. متنها نقص کار در اصول رهبری و در خود شخص رهبری بود که عاری از تمام آگاهیه‌ها و احساس ضرورت‌ها و مسایل مهم کشوری و مردمی بود که شکست آن بطور قطع پیش‌بینی می‌شد. حرکت بچه سقا، نیروهای عظیمی را در شمال و غرب در پشت داشت و مردم صفحات شمال و غرب و هزاره‌جات قطعاً از حکومت‌های مستبد پشتون بیزار و متنفر بودند. بدین‌گونه، حبیب‌الله سقو زاده، با کمترین تلفات به قدرت نایل آمد و بلادرنگ حکومت امان‌الله خان و شخص شاه را به باد انتقاد گرفت. ریفورم و اصلاحات نمایشی امان‌الله خان را ملغی قرار داد، چیزیکه در تظاهر عملی قدرت حبیب‌الله موثر بود، حمایت علماء و گروه روحانیون از نهضت حبیب‌الله بود و این امر، بروسه‌ی عمل آن را تقویت بخشید و موضوع قوم و قومیت مطرح بحث و مطمح نظر نبود و این موضوع، خود دارای اهمیت بود و آنچه که باعث سقوط او شد موضوع قومیت بود: به این معنی که مذهب، او را به قدرت برگزید و قومیت، او را به زیر کشید.

رتال جامع علوم انسانی

• حبیب‌الله پیش از آنچه که او بر سر بر قدرت تکیه زده بود، ساده، بی‌آلایش و بی‌تفاوت بود. درایت و لیاقت کافی اگر برای او دست می‌داد، در آن شرایط، او پشتوانه‌ی عظیمی پیدا کرده بود که متأسفانه در اثر سوء اداره، نادانی و عدم آگاهی به مسایل سیاسی و تاریخی کشور، ملت افغانستان را یکبار دیگر قربانی هوسهای قوم پشتون نمود. خطابه‌ها و سخنرانیهای کوتاه و ساده‌ی او بی‌برده از فقدان سواد و لیاقت علمی و فکری آن بازگویی می‌کرد. در یکی از خطابه‌های خود چنین ایراد سخن کرده است: «مه اوضای کفر و بیدینی و لاتی‌گری حکومت سابقه را دیده و برای دین رسول‌الله کمر جهاده بسته کدم تا شما بیدارها ره از کفر و لاتی‌گری نجات بشم مه بادازی پیسه بیت‌الماله به تعمیر و منب خرج نخواهد کدم بلکه همه او به عسکر خود میتم که جای و قند و پلو بخورن و بملاها میتم عبادت کنن مه مالیه سقانی و ماسول گمرک نمیگیرم همه را بخشیدم و دیگه مه باچای شمامم و شما رعیت مه میباشن بروین باد ازی همیشه سات خوده تیر کنین، مرغ بازی، بودنه بازی کنین و ترنگ تانه خوش بگذرانید» به نقل از مجله خواندنیها، شماره ۶۲، سال

خواستهای بلندبالای سیاسی و ناپخته‌ی او بر آزادی بخارا و آوردن دروازه‌ی صندل از هند، دو قدرت جهانی روس و انگلیس را نسبت به خود بدگمان کرده بود و علاقه‌ی او به بنیادگرایی مذهبی نیز بر این امر صحنه می‌گذاشت.

پادشاهی چند ماهه‌ی حبیب‌الله کلکانی برای گروه پشتون بروکرات و تکنوکرات بسیار سنگین آمد و اگر حبیب‌الله به حکومت خود ادامه می‌داد، و با همکاری مشاورین و صاحب‌نظران لایق، به خوبی از عهده‌ی انجام کارها و امور مهم لشکری و کشوری برمی‌آمد، شاید مصایب و آلامی که ملت رنج‌دیده‌ی افغانستان در مدت زمان سلطنت نادر - ظاهر و داود و کمونیستها لمس کرده بودند، نمی‌دیدند و شاید کشور، خود را از زد و بند قومیت، کوچی‌سالاری و مصروفیت نقل و انتقال می‌رهاند. یکی از عیب‌های کارهای او این بود که مردم هزاره، که بخش عظیمی از جامعه افغانستان را در بر می‌گرفت نسبت به او اعتماد نداشت و از جانبی، او یک آدم ساده و متعصب سنی بود و به خاطر یک هزاره‌ها شیعه هستند، علیه هزاره به سوق اردو پرداخت ولی منهزم گردید.^۵

→ سی و شش، سال ۲۵۳۵ و به نقل از مجله ادب، شماره ۵/۴/۳ چاپ دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه کابل.

سید حسین همکار و یاور او که از اهالی شمالی بود نیز با مرض یسودی و بیچارگی فرهنگی مصاب بود، وقتی که در تنگنا قرار گرفت قهرمانی خود را مثل اینکه در پرده نمایش بگذارد و کلماتی را سر هم کند و چنین بخروشد: ... وقتی به چهاریکا رسیدم (از قول یکی از ناظرین صحنه) دیدم حبیب‌الله و سید حسین دو باغ مرحوم حاجی عبدالرسول رئیس بلدیة بنا جمعیتی بزرگ، از خوانین و منصبداران، مامورین و تفنگداران شمالی، مزارعی و نفری ابراهیم بیگ اجتماع کرده‌اند ما هم بجایی که خالی بود نشستم، سید حسین یکبار از جایش برخاست آستین‌ها را بر زده یک دست را به شکل داس گرفته و یک دست را بر سر قالبین خاک پُر (خاک آلود) چنان بشدت زد که بر سر و رویش و همه‌ی اطراف خاک بلند شد و به لهجه‌ی چاریکاری گفت: وله تا تمام مردم جنوبی ره مثل گندم درو نکنم اگه بماتم. تمام نفر کوه‌دامن و کوهستان و علاقه‌های دیگر را جمع می‌کنم و به کابل حمله می‌کنم تا نفر را در یکی دو روز کشیده به چاریکار روان کنند. (نشریه کاروان، شماره ۲۱۷، سال چهارم، ص ۴). نیروی زیادی در چاریکار جمع شده بود، اما نادر خان به قول و قرآن بجه سقو و سید حسین را فریب داد و نیروها پراکنده و آنها در کابل پس از چند روز به‌دار آویخته شدند.

• تحقیقات ثابت ساخته است که سوادظن حبیب‌الله نسبت به هزاره‌ها به دو دلیل برشمرده می‌شد: یکی جانبداری آنها از امان‌الله خان که این موضوع آنقدر اهمیت نداشت و عمده چیز این بود که او فکر می‌کرد هزاره‌ها شیعه هستند؛ چون او یک آدم مؤمن متعصب سنی مذهب بود. پشتونها علی‌رغم تاجیکها اصالت قومی را نسبت به ارزشهای دینی در موقعیت تأمین منافع استراتژیک ترجیح می‌دهند. تفاوت با اساسی‌تر بگویم که علت شکست بجه سقو و موفقیت نادر خان که او یک پشتون بود، این مقوله بود که نادر خان بیشتر قومی فکر می‌کرد ولی بجه سقو مذهبی. مطالعه‌ی ژرفای تاریخ تسلط پشتونها در افغانستان، برای بجه سقو و افراد نظیر آن بسیار سطحی و بی‌فایده تلقی می‌گردید. حتی این امر برای ربانی که یک تاجیک است و در دانشگاه کابل سالها تدریس می‌کرده نیز بی‌اهمیت است. او عناصر ملی‌گرای بدغشان را به جرم سنی سرکوب ساخت ولی از سیاف که یک پشتون متعصب است، به عنوان یک هم‌کیش دفاع نمود، اما سیاف مشکل است که با باور ربانی، خود را تلفیق و تطبیق دهد.